

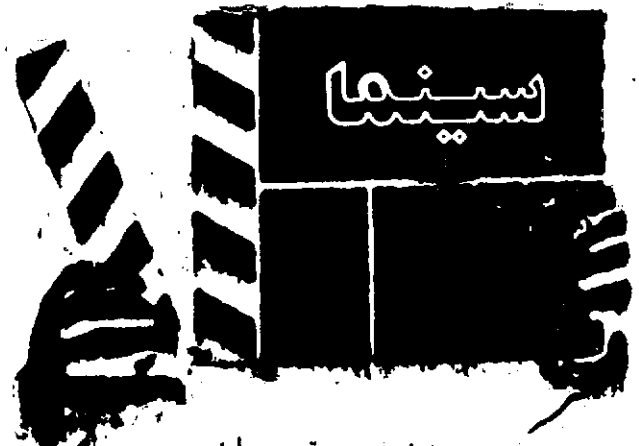
«حدود سیزده سال قبل (۱۹۷۷) رویترزوسیلینی بشرطی مقام ریاست سی امین جشنواره بین المللی سینمایی کان را قبول نمود که در جریان آن بتواند جلسات رسمی بمنظور گفت و شنود درباره مسئولیت های اجتماعی بدیده های سمعی و بصری را تشکیل داده و اداره نماید، مسئله مهم ویشگام روز..»

دو هفته بعد در سوم ژوئن هنگامیکه ناگهان زندگی را بدرود گفت، آثار بنیادی زیادی از خود بجای گذاشت، هرچند که این آثار از دیدگاه برخی از دست اندرکاران و منتقدان، حاشیه ای و غیرقابل فهم تلقی گردید.

آنچه مسلم است، طرز تفکر روسیلینی در دوران حیاتش از زمان خود جلوتر بود، ولی امروز با به حقیقت پیوستن پیش بینی های او، اندیشه هایش با واقعیت های فرهنگی و اقتصادی سینما کاملاً هم آهنگ است و بنابراین هنگام آن فرا رسیده است که با تأیید افکار روسیلینی سینما را از جهت نداشتن آینده نگری مورد نکوهش قرار دهیم.

■ اصلاحات آموزشی عموماً بعنوان یک ضرورت در جهت منافع گروه ها تلقی گردیده اند. حال باید دقیقاً معلوم کرد که این منافع به کدام یک از گروه های اجتماعی تعلق دارند، گروه سینماگران، گروه کارگران، گروه سرمایه داران و...؟ بعقیده من در همه حال جواب منفی است، زیرا در این زمینه منافع بشریت که همه ما به آن وابسته هستیم، مطرح است و چنانچه کوشش در تعریف این موضوع بعمل آید، بقیه مسائل به سادگی قابل توجیه خواهند بود.

پدیده آموزش آنچنان که من درباره آن فکر میکنم، شامل مسائل اثباتی نبوده، بلکه از بدیهیات است؛ چنانکه میدانیم از نظر فنی کاملاً امکان دارد که در یک تصویر حداکثر مفروضات را برای ارائه عینیت مطلق بکار ببریم؛ مثلاً میتوان در یک نما و در یک پیوستگی، مدل های مختلف را از بینهایت کوچک تا بینهایت بزرگ مورد استفاده قرار داد؛ بعبارت ساده تر، در زمان حاضر برای نخستین بار در تاریخ، چشم انسان به کمک دوربین فیلمبرداری قادر شده است کلیه محدودیت های بصری را پشت سر نهاده و بوسیله این تجهیزات فنی و



نوشته: رویترزوسیلینی
ترجمه: هوشیار منتصری

جامعه نمایش



رویترزوسیلینی



آنها در فیلمها بصورت آموزشهای نامطلوب درآمده است، توجه کنیم.

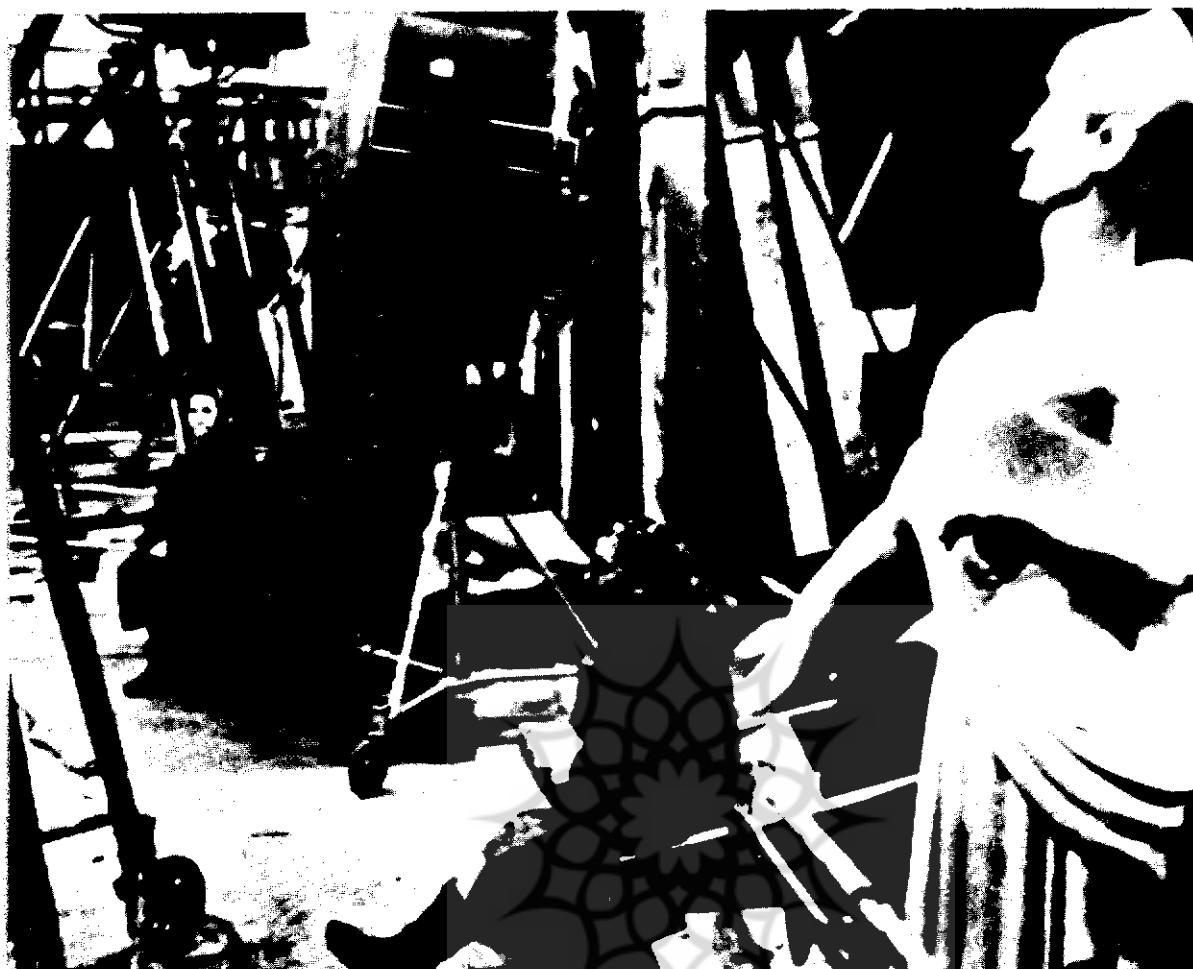
این مکتب که سارقین و جنایتکاران را تعلیم داده و آگاهیهای لازم را به آنها میدهد، آنچنان توسعه و گسترش یافته است که الهام بخش بسیاری از فیلم های جنائی گردیده است، مانند «دزدی بزرگ بانک شهر نیس» که گوئی روش های سرقت از فیلم های «هانری ورنوی» گرفته شده و چنانست که سارقین بانک، هنر پیشگان واقعی یکی از فیلم های این فیلمساز جلوه میکنند. بنابراین میتوان چنین نتیجه گرفت در حال حاضر بجای اینکه سینما از واقعیت های جامعه الهام بگیرد، واقعیت ها تحت تأثیر قدرت تخیلی سینما قرار گرفته اند.

همچنین اگر به سینما از دیدگاه ساختار اقتصادی توجه گردد، یک نوع نگرانی دائمی بر فضای آن احاطه دارد. دست اندرکاران سینما همیشه این تشویش خاطر را دارند که پایان آنچه که در حال ساخته و پرداخته شدن است، چندان مطلوب نخواهد بود و بنابراین، اندیشه مطلق بر آنها مسلط میگردد که در جریان کار تا حد

مدرن نگاه خود را در قلمرو وسیع واقعیت های موجود گسترش دهد.

ولی متأسفانه با وجود چنین پیشرفت های شگرف تکنیکی، جهان سینما به اهمیت این حقیقت توجه نداشته و با توسل به پدیده های غیرطبیعی، سینما را به یک هنر صرفاً تدوینی تبدیل نموده است. چنانچه درست فکر کنیم، این جریان یک چرخش کاملاً انحرافی است و افرادی که بدنبال ارائه نمایش جهان از طریق هنرهای مختلف طی قرون متمادی تلاش کرده اند هنگامیکه بالاخره چنین امکان مساعدی حاصل گردید، نسبت به اهمیت قضیه بی تفاوت مانده و ترجیح دادند که همان نوسانات محدود «زیبائی شناسی» را دنبال کنند. به گمان من در یک تحلیل روانی، این عقب ماندگی نشانه هائی از خودآزاری و عقده های حقارت در مقابل شگفتیهای تکنولوژی با خود دارد.

یأس و سرخوردگی از مشخصات بارز زمانه ما بوده و علائم دهشتناک این ضایعات روانی در سینما کاملاً مشهود است. کافی است که به چگونگی تغییر شکل یافتن موضوعاتی از قبیل سرقت و جنایت که عمومی شدن



گردیده است. تهیه کننده درست مانند یک پرورش دهندهٔ اسب که قانوناً بهیچوجه حق بازی در مسابقات اسب دوانی را ندارد، به شرط بندی پرداخته و حتی ترکیبات نمرات بازی را طبق معمول اسب بازان از روی تاریخ تولد یا ارقام منطبق با شمارهٔ اتومبیل خود، روز قبل از اجرای مسابقه با مشورت روزنامه‌های اختصاصی که اظهارنظر تشخیص دهندگان حرفه‌ای در آنها منعکس هستند، انتخاب مینماید.

دنیای نمایش که سینما یکی از اساسی‌ترین جلوه‌های آن بشمار میرود، مانند یک مؤسسهٔ دلالی که در زمینهٔ فرهنگی خلاق و در جهت اقتصادی تولید کننده

مقدور بهره‌برداریهای ممکن را بعمل آورند، و یا بنا به حدیث معروف چون «هر روز ادامهٔ زندگی در طوفان یک موهبت الهی است» پس باید همواره با چشم دوختن به آسمان کاملاً مراقب تیره و تار شدن ابرها بود و قدر زندگی قبل از طوفان را دانست.

با وجود اینکه ظاهراً سینما به جهان سرمایه‌داری وابسته نبوده و ماهیت آن، طبق تعاریف متداول، سرمایه‌گذاری کوتاه‌مدت با هدف بارور کردن میراث‌های فرهنگی جامعه است، ولی خصوصیات آن‌طوری تغییر شکل داده که خیلی سریع وارد نوسانات سفته‌بازیهای تجارتي با هیجانانات لحظه‌ای خاص خود



محکوم هستند، در مرحله بهره‌برداری نیز با دلواپسی‌های دائمی مواجه میشوند، درست مانند سرقت‌کنندگان بزرگ که هم هنگام اجرای عمل و هم موقع استفاده از اموال مسروقه در تشویش خاطر مداوم بسر می‌برند.

به گمان من، برای رهائی از بحران فعلی، منطقی‌ترین راه‌حل آنست که یک طرح جامع تنظیم گردد که این طرح فقط منحصر به سینما نبوده، بلکه شامل کلیه دستگاه‌های سمعی و بصری باشد. اجرای چنین طرح جامعی باعث میشود که در انتظار سود حاصل از سینما نبوده و بموازات تهیه فیلم، یک قسمت از سرمایه‌گذارها را در مدت محدود به سایر قسمت‌های سمعی و بصری که جنبه‌های اجتماعی آنها قابل اهمیت هستند، اختصاص دهیم. متأسفانه باید اعتراف نمود که در اوضاع و احوال کنونی، تنظیم و اجرای چنین طرح جامعی از قدرت دست‌اندرکاران سینما خارج است. در مورد تلویزیون نیز از یکطرف با انحصارات دولت و از طرف دیگر با خصوصیات «جامعه مصرف» مواجه هستیم که هر دوی آنها بصورت اجتناب‌ناپذیری به هم گره خورده‌اند.

در هر حال، با وجود مشکلات فراوان، پیشنهاد من آنست که برای نجات، قبل از دفن شدن زیر خاکریز کوه‌های انباشته شده از تصاویر متحرک بیهوده، از تنظیم و اجرای این طرح جامع پیروی کنیم. من شخصاً برای اینکه در مقیاس کوچک، اولین سنگ بنای چنین طرحی پایه‌گذاری شود، از پانزده سال قبل، با فروتنی کامل تهیه یک رشته فیلمهایی را که در آنها جنبه‌های آموزشی تسلط دارند، آغاز کرده‌ام، که در این زمینه فیلمهای «پاسکال، مسیح، عصر آهن و...» را میتوان نام برد.

در اوان کارهای سینمایی، من هم با روش‌های مخصوص خود فیلمهایی مطابق سلیقه‌های شخصی تهیه کرده‌ام، مانند «رم شهر بی دفاع» که هر چند در آن انتقادات اجتماعی بصورت کوبنده‌ای مطرح گردیده

نیست عمل میکند و دائماً سرگرم پرسه زدن در اطراف بانک‌های مختلف است تا شاید در این رفت و آمدها لقمه‌ای بدست آورد. بطورکلی در سینما بهیچوجه نمیتوان قاعده‌ای در رابطه با پولهای وام گرفته شده و پولهای عاید شده برقرار نمود، زیرا معمولاً قبل از اینکه عایدات آغاز گردند، موعد پرداخت وام‌ها سپری شده‌اند. در مجموع، افق سینما پوشیده از تاریکیهای اضطراب‌آور است و این موضوع آنچنان در فضای آن عمومیت داشته و لازم شمرده میشود که مانند اعتیاد شدید به مواد مخدر گریبانگیر گردیده است. تهیه‌کنندگان که اجباراً به پرداخت هزینه‌های گوناگون

است ولی از دیدگاه هنر «زیبائی شناسی» بهره چندانی ندارد این دوران مربوط به زمان‌های ناآگاهی من است، ولی هنگامیکه متوجه شدم که بین آنچه که تهیه کرده‌ام و آنچه که میبایست تهیه میکردم، چه اندازه تفاوت وجود دارد، سیستم رایج را برای همیشه ترک نمودم. این تغییر مسیر بسیار دشوار بود، زیرا از آن پس دنیای سینما در کمین انتقام از شبح مخوفی گردید که فضای آرام و کلاسیک آنرا غبارآلود و احياناً طوفانی میکرد.

آیا هنوز هم روسیلمینی وجود دارد؟ این سئوالی است که پس از این جریان اغلب از طرف بزرگترین تولیدکنندگان سینمای ایتالیا مطرح میشود. زیرا بعقیده آنها، حال که فلان هنرپیشه شهرت یافته توسط دستگاههای تبلیغاتی سینما در فیلمنامه‌های او نقشی ندارد، پس روسیلمینی مرده است! این نوع قضاوت از آن جهت که هدف آنها با هدفهای من تفاوت بنیادی دارند، چندان هم ناعادلانه نیست!

بالاخره باید این سوءتفاهمات را با قاطعیت مرتفع نمود؛ همانطور که در فضای هو و جنجال با صراحت کامل اعلام کرده‌ام: ما فقط به دنیای سوداگریهای سینما تعلق نداریم، بلکه میخواهیم با استفاده از تواناییهای سینما که جنبه بین‌المللی و دموکراتیک دارند، به نتایج درخشانی که بالا بردن سطح معرفت عمومی است برسیم. بدیهی است که گرد و غبارهای حاصل از سرزنش‌های رایج و اظهارنظرهای تاجرانه— که گویا من با جهت‌گیریهای آموزشی در کار سینما عقل خود را از دست داده‌ام— بهیچوجه قادر نخواهند بود که فضای این هدف والای فرهنگی و انسانی را تیره و تار نماید.

خیلی ساده میتوان مسئله جدائی و طلاق پنهانی من را از گروه پراکنده «روشنفکر نمایان» توجیه نمود. این طایفه خاص که در محافل هنری و مجامع دانشوران، پیوسته از «روسیلمینی بزرگ» یاد کرده و درباره او

سخنوری میکنند، دائماً در جستجوی آن هستند که ارتباطاتی بین فیلمهای ساخته شده توسط من— هر چند که مربوط به دوران مختلف باشند— پیدا کنند تا بدینوسیله خط سیری ثابت و یکنواخت برای دیدگاههای من که دگرگونی حاصل کرده است ارائه دهند؛ مثلاً کوشش میشود که بین فیلم نورثالیستی «رم شهر بی دفاع» و فیلم آموزشی «مسیح» که هیچگونه تجانسی باهم ندارند، شباهت‌های تصویری را ملاک قرار داده و خط مستقیمی برای مداومت کارهایم کشف کنند؛ هر چند که با قیافه‌های پرهیزکارانه و شرمنده بالاخره ناگزیر گردیده‌اند که لحظات جالب و آموزنده برخی از صحنه‌های تأثیر پذیر فیلم اخیر را مورد ستایش قرار دهند. و کسانی که از این کشفیات محروم گردیده‌اند، قضاوتشان درباره من درست مثل آنست که گویا در اثر گذشت زمان استعداد شکوفان هنرمند برجسته‌ای کاهش یافته، ولی در سالخوردگی هنوز نشانه‌هایی از این نبوغ در حال زوال هویدا است.

حقیقت مسئله اینست که گروه پراکنده «روشنفکر نمایان» با جامعه نمایش آنچنان گره خورده‌اند که در نهاد آنها اندیشه‌های حاکم بصورت اعتیاد غیرقابل ترک تکوین گردیده است و در عرصه پیکاری که در زمینه‌های مختلف «زیبائی شناسی» با نقطه نظرهای متفاوت مطرح است، بهیچوجه به عمق موضوع توجه ندارند.

در جهان ما مسئله «زیبائی شناسی» از حساسیت خاصی برخوردار است و متأسفانه در بسیاری موارد توانسته است به جریانات فرهنگی لطمه شدید وارد کند. زیرا این پدیده، جهت گسترش و شکوفائی خود، به پول احتیاج دارد و برای تأمین آن ناچار میگردد که همیشه برای خدمت به قدرت‌های مالی آماده بوده و در پله‌های کاخ‌های باشکوه سرمایه‌داران کمین نماید و بدین ترتیب هدفهای فرهنگی را قربانی امتیازات اقتصادی کند. خلاصه کلام اینکه، من خود را در انزوای کامل

احساس میکنم؛ انزوایی که با وجود ارتباط مداوم و برخورداری از احترام جامعه، بخاطر جدائیهای فکری حاصل شده است؛ مخصوصاً در مسافرتها توسط افرادی که ادعای کارشناسی امور سینما را دارند، احاطه میشوم؛ مثلاً وقتی که به پاریس سفر میکنم، هنوز جامه دانهای خود را باز نکرده‌ام که تلفن زنگ میزند و در سرسرای هتل خبرنگاران سینمایی که البته اکثر آنها به همان «روشنفکر نمایان» وابسته هستند، میکروفونهای خود را در مقابل دهان من قرار میدهند و در میان سروصداهای گوش خراش، پرسش‌های گوناگونی میکنند تا پاسخ‌های مورد انتظار خود را بشنوند و میل دارند که در غوغای این فضای هیجانی اظهارنظرهای صریح من که مغایر عقاید آنانست شنیده نشود! آنها نه میتوانند مرا فراموش کنند و نه میتوانند مرا کنار بگذرانند، تمایل باطنی آنها اینست که من در موزه‌های هنری بصورت یکی از مجسمه‌های شاخص تاریخ سینما جاودانه محبوس باشم و هرگز نتوانم از این قفس طلائی به دنیای آزاد اندیشه‌ها پرواز کنم.

زمان آن فرا رسیده است که اشتباهی را که در قضاوت‌ها نسبت به من بعمل آمده است تصحیح کنم. حقیقت اینست که من با وجود تسلطی که به کار سینما دارم، به مفهوم رایج، یک سینماگر نیستم. سینما حرفه من نیست؛ حرفه من نیاز به یادگیریهای روزانه که هرگز تمام شدنی نیستند دارد، این حرفه مستقیماً با انسانها در ارتباط است.

انسان کیست؟ موجودی که روی پنجه پا ایستاده و سرک میکشد تا واقعیت‌های جهان را هر چه بیشتر درک کند. شوق و یا شاید جنون من، آنست که هر روز اندکی بیش از روز قبل بفهمم. در مسافرت‌های مختلف وقتی که از سرحدات عبور میکنم، در مقابل سؤال همیشگی مأمورین مرزی «چه چیزی برای اعلام دارید؟» جواب میدهم: «کنفسیوس، شکسپیر، گوته، دانته، روسو، هگل، راسل و...» آنچه که روحم را

میآزرد، آنست که با وجود اینکه برای انتقال دانش بشری مرزی نیست، ولی همواره مرزبانانی برای تقویت دانائیهای انسانها در همه زمانها وجود داشته و دارند. تلاش میکنم که تجزیه و تحلیل‌هایم نسبت به مسائل اجتماعی - که هنرنیازیکی از جلوه‌های باشکوه آنست - تا آن اندازه که مقدور است، منطقی باشد و در این مورد به مشاجرات قلمی توجه ندارم. برداشت من اینست که بعد از دوره «رومانتیزم» بعلت مبالغه در ستایش هنرمندان، موجبات انحراف در ارزشهای هنری را فراهم آورده‌ایم و هنرمند را همانند افسونگری جلوه داده‌ایم که با توسل به جادو قادر است همه نوسانات هنری آینده را پیش‌بینی کند.

در مورد خودم، به صراحت اعتراف میکنم که هرگز الهامات غیبی نداشته‌ام و همیشه تخیلات خود را با واقعیات تطبیق داده‌ام. من انسان ناقابلی هستم که هر چه بیشتر میفهمم، با احتیاط بیشتری گام برمیدارم و سعی میکنم که در هر قدم خود دانه‌ای از انبوه خرمن دانش بشری توشه نمایم تا شاید قادر گردم بهره‌برداری از این دست آوردها را برای آیندگان تأمین نمایم.

در پایان، یکبار دیگر با فریاد رسا این خبر خوش را که بسیاری از گوشها نشنیده‌اند و از روح و جان من برخاسته است، اعلام میکنم: انسان آفریدگار تصویر است. و تصویر که زاده علم و دانش است، میتواند با قبول هم‌آهنگی و نفی ناهمگونی‌ها رشد نموده و به حد کمال برسد. پیام او نباید بهیچوجه موجب بحث‌های انتقادی ویرانگر گردد، بلکه باید این انتقادات سازنده بوده و چنان ارائه گردند که همه اندیشه‌های سالم را برای خلق یک طرح جامع انسانی که بر شالوده هدفهای فرهنگی بشریت استوار باشد، یکنواخت نماید.

باید به آینده پرداخت و برای ساختن آن شتاب کرد، زیرا این آینده همان زمان حقیقی شایسته زندگی است.